یادگار زریران شاید قدیمترین مرثیه باشد که به زبانهای ایرانی در دست است.این شعر دیرینه داستان جنگ ایران و هیونان را در بر دارد و در آن نیز، همانند بسیاری دیگر از نوشته‏های کهن، واژه‏هایی هست که برای قرائت آنها پیشنهادهای دیگری هم می‏توان داد.چند مورد از این واژه‏های مبهم در مویه بَستور بر بالین پدرش، زریر سپاهبد ایران می‏آید: 1

hala sarwan i gy·n abzud-it ke amwast

hala wir·z fatarowad to ke amwast

hala sene-murwag barag-it ke amwast

ka-t hame edon kamest kف-m)?(ab·g hyon·n k·rez·r kune nفn ozad,abg- and he andar im)?( razm, ciyon, a-g·h, a-ganj mardom, u-t en xwehl wars ud res w·d·n wisuft ested, u-t abezag tan asb·n xwast p·d pay, u-t x·k o griw nisast

هلا شیرافکنِ ستوده‏جان!که بر بادت داد؟

هلا گرازِ پیشتاز!ترا که بر باد داد؟

هلا سیمرغ باره!که بر بادت داد؟

چون تو همی ایدون خواستی که همانا(؟)با هیونان کارزار کنی، اینک کشته(و) افکنده باشی در این(؟)رزم، چونان مردم بی(تخت و)گاه(و)بی‏گنج، و این موی و ریش تابدار تو را بادها آشفته است، و تن پاکیزه تو را اسبان به پای لگدکوب کردند، و خاک بر تن تو نشسته است

قرائت واژه‏های fatarowad, abzفd,sarwan پیشنهادی است، به ترتیب زیر:

1-واژه‏را می‏توان همان شروین فارسی دری، و به معنای شیرافکن گرفت و آن را مرکّب از شیر، حیوان معروف، و بُن مضارع فعلی دانست که مصدر آن به صورت‏در دری زرتشتی یزد و ven·dmun در دری زرتشتی کرمانی بر جای است. 2 در فارسی شوشتری مصدر«وندن»)vandan(، با بُن مضارع وَن)van( به معنای«گذاشتن و نهادن»وجود دارد 3 و در ترکیب بَندوَن)band-van(یعنی «بندانداز و زن آرایشگر»معنای«انداختن»از آن برمی‏آید. 4 «وِنُدوون»در دری زرتشتی با همین معنای«انداختن و افکندن»به کار می‏رود.فعل wistan ایرانی میانه، به معنای«افکندن تیر و تیراندازی کردن»هم شاید با این مصدر ریشه مشترک داشته باشد.

اگر این ریشه یابی و قرائت را بپذیریم، جزء اول واژه، با حذف واج/باید ازsagr پدید آمده باشد و همین صورت در نام خاص قدیمی و متروکی در زبان دری زرتشتی هم هست:sarvin.در این نام و نیز در شروین فارسی ظاهراً به واسطه بسته‏تر تلفظ شدن/a/پیش از واج غنه/n/، مانند آنچه در زبان اوستایی رخ می‏دهد و در دری زرتشتی یزدی هم دیده می‏شود، جزء دوم واژه به-vin بدل گشته است، و sarvin دری زرتشتی می‏تواند گونه دیگری ازباشد.در تلفظ امروزی شروین فارسی هم هر دو واکه دستخوش نوعی ابدال گویشی شده‏اند. 5

2-واژه abzفd را می‏توان صورت دیگری از afsفd گرفت که اسم مفعول از مصدر afsفdan به معنای دعا خواندن، و حفاظت و نگاهبانی کردن، و قدرت و نیرو بخشیدن یا گرفتن به وسیله دعاست. 6 صورت«افزودن»با همین معنی در ترکیب «کشتی افزودن» 7 هست که منظور از آن خواندن نیایش همراه با اجرای حرکاتی خاص برای گشودن و بازبستن کمربند مقدس کشتی است.واژه«افزونی»در فارسی زرتشتی 8 از)abzonig(پهلوی و در ترجمه spenta-اوستایی آمده است که آن را افزونگر و مقدّس معنی می‏کنند و در آن باز ابدال واج/s/به/z/دیده می‏شود. در واژه افسودن و افسون فارسی دیگرگونی معنایی راه یافته است و ترکیب gy·n-abzفd را روی هم رفته به معنای«دارنده جان مقدّس و الهی و ستوده»باید شمرد.

3-جزء اول واژه‏)fatarowad(را می‏توان حاصل از ترکیب fra-(فرا، فراز، پیش)و-tara-نشانه صفت تفضیلی در ایرانی باستان گرفت: tratara- 9 ؛و آن را به معنای«پیشتر و جلوتر و مقدّم، و بهتر و برتر»دانست.از ترکیب -tama-با fra-، نشانه صفت عالی، در فارسی باستان واژه fratama-در کتیبه بیستون داریوش، بندهای 1، 2، 3، با معنای«مقدّم و سرکرده»آمده است. 10

در زبان سغدی نیز از همین اصل واژه frtyry''به صورت اسم معنی به کار رفته است و معنای«بهبود و اصلاح»از آن مستفاد می‏شود. 11 واج r در خوشه fra-می‏تواند حذف 12 و واژه‏با میانوند-o-و پسوند-wad، که گونه دیگری از-wand است، ساخته شده باشد و معنای«پیشتر و ممتاز و پیش تازنده در سپاه» از آن برآید.احتمال دارد که برگردان همین واژه در دوران بعدی به صورت واژه «مقدّم»-در«مقدّم لشکر و مقدّم درگاه»-به زبان عربی رفته و صورت دیگر آن، با تغییر شکل و فرسودگی معنی، واژه«فرتوت»فارسی دری باشد.

در دو پاره شعر اول و سوم، مفعول جمله را باید)-t(ضمیر دوم شخص مفرد گرفت، و نه‏)gy·n abzفd-(و)b·rag-(.در مورد اخیر بویژه مسئله روشن است زیرا باره زریر کشته نمی‏شود و هموست که پس از مرگ زریر مرکب بیدرفش جادوست و هنگامی که صدای آشنای بَستور را می‏شنود، دو دست را برمی‏دارد و بر پای می‏ایستد و سوار خود را بر زمین می‏زند و موجب کشته شدن او می‏گردد. 13

در واژه‏)xwehl,hwyhl(اگر حرف‏پهلوی را y و آن را بدل ازبگیریم، تصحیح آن به صورت‏ضرورت نمی‏یابد.موارد بسیاری را می‏توان مشاهده کرد که‏وبه جای یکدیگر نوشته شده است، مانند14 ،15 )h·moyen(؛و)n·mg·nih( 16 ؛17 .18 ،19 بترتیب به جای‏)a-xw·b(،)godarz·n(،)dus-n·m(.

با توجه به فراوانی شواهد و نیز آمدن این ابدال در متون مانوی که خط متفاوتی دارند، باید پدیده برابری‏ورا نه اشتباه کاتبان، بکله ناشی از واقعیتی زبانی دانست.بویژه آنکه نمونه‏هایی را از ابدال/·/و/e/در واژه‏هایی چون‏ونیز می‏توان دید که صورتهای آرش و آواز از آنها برجای است و نظایر آن در فارسی دری آغازین هم هست که با خط عربی ثبت شده است:«مردک لا کمالا نیست»، 20 یعنی مردک را کمالی(و فضلی)نیست، و نیز«نما هلند»، 21 یعنی نمی هلند(و نمی‏گذارند و اجازه نمی‏دهند).در توجیه این ابدال می‏توان پنداشت که مشخّصه تمایز دهنده کشش در واکه‏های ایرانی میانه، تلفّظ e را بازتر و در نتیجه به اختلاطی رخ داده و در مواردی اندک تلفظ نویسی و ثبت شده است. 22 در این صورت کشش e تلفظ a را به a نزدیک می‏کرده است.

در این ترجمه واژه‏)amwast(با معنای«جمع کردن و گردآوری کردن»ظاهراً کاربردی استعاری دارد و مراد از آن«ترا زندگانی تمام کرد و فنا کرد و نابود کرد و کشت»است.به همین مناسبت، در برگردان آن از تعبیر«بر باد داد» استفاده شد.واژه‏)murwag(نیز به«مرغ»ترجمه شد، به استناد آنکه می‏تواند به معنای عادی«مرغ و پرنده»، و نه«مرغک»باشد 23 ، و افزودن کاف تصغیر بر نام پرنده درشت و عظیمی مانند سیمرغ کمی دور از ذهن به نظر می‏رسد.

نیز در قرائت زِبَر نوشته واژه‏بصورت sene-murwag آوانویسی و در آن‏معادل-e-میانوند-همانند آنچه در)k·rez·r(و شبیخون می‏آید-نوعی بازمانده از حالت صرفی باستانی فرض شده است.دربند 85 24 نیز واژه‏(am·، ما)به‏(im، این)تصحیح شده است.در یادگار زریران باز هم به کار رفته ست 25 و احتمال آن هست که در اینجا به علت بد نوشته شدن به صورت‏درآمده باشد.

واژه‏در ص 12، س 4 مطابق ضبط دستنویسهاست و در متن چاپی به صورت‏تصحیح شده است.احتمالاًچنین تصحیح لازم نیست و)-m(نوعی نشانه برای تأکید یا دارای کارکردی نظیر آن است و در موارد دیگر، مثلاًدر درخت آسوری، بند 21 26 ، که زبان آن، همانند یادگار زریران، شمالی است، وجود دارد.

بجز مویه بستور، در بند 19 یادگار زریزان نیز پیشنهادی دیگر را می‏توان مطرح کرد:

pad ·n dast i h·mon asp·n new payg·n wiz·risn

در آن دشت هامون اسبان(خواهیم و)پیکان گذاردن نیکو

«پیکان گذاردن»مانند«نیزه گذاردن»به معنای زدن پیکان و با پیکان جنگیدن و گذرانیدن آن از درون هدف است. 27 کاربرد واژه new در حالت قید هم در موارد دیگر مثال دارد:یادگار زریران، بندهای 70، 74، 100.

در پایان نوشت یادگار زریران هم دو واژه‏28 را شاید بتوان به شکل aw·bem one خواند:

pad im getig ·b·d, be pad widard·n i tan nisem warz·wand·n ·w·bem one az denig frazand·n ke bفd hem nibist·r

(باشد که)در این گیتی آباد( با سعادت و تندرست)(باشم)، اما به هنگام درگذشتن تن، (در)نشیم و(جایگاه)ورجاوندان بر آسایم(در)آنجا، در زمره فرزندان دینی، (من)که بودم نویسنده(این نامه)

شاید صیغه اوّل شخص از مصدر ·w·bidan باشد که صیغه دوّم شخص مفرد آن در فصل بیست و دوم شایست ناشایست، بندهای 12 و 26 به صورت‏29 )·w·be(آمده است.این مصدر با ابدال دو واج لبی m و b باید صورت دیگری از ·w·midanباشد.واژه‏در مینوی خرد می‏آید و استاد احمد تفضّلی آن را به معنای«آسودگی و آسایش»دانسته و به کار بردن آن در دینکرد هم اشاره کرده‏اند. 30 واژه‏)·w·m(که معنای مشهور آن«روزگار و زمانه» است، شاید در بند 76، از یادگار بزرگمهر هم به معنای و«آسودگی و رفاه»به کار رفته باشد 31 و همچنین ترکیب‏32 در دینکرد، احتمالاً ·w·bisn parwarisn(به آسودگی و نیکویی پروردن)است.

نیزد در پیمان کدخدایی پهلوی، بند 6 در ترکیب‏33 )·w·m passazagih·(شاید همین واژه هست:در خور و سزاوار آسایش، در رفاه و توأم با آسودگی.34 در آغاز نوشتِ یسناوزند، دستنویس D09 هم می‏تواند به همین معنی باشد.

واژه‏)onebny(احتمال دارد صورت دیگری از anoh پهلوی به معنای «آنجا»باشد.در دری زرتشتی o-ne به معنای«آنجا»است و در برابر mo-ne(اینجا) به کار می‏رود.

در بند 92 یادگار زریران جمله‏35 (to peroz winde p·droz:باشد که تو پیروز شوی هر روزه!)می‏آید.همین جمله را در همان فصل بیست و دوم شایست ناشایست، بند 30 می‏توان دید:36 )to peroz winde(.این جمله ظاهراً دعای مشهور و زبانزدی بوده است و توجه به معنای مستقل و جداگانه آن از ابهام این بند از یادگار زریران می‏کاهد.

به نظر می‏رسد که وجود قالب شعری در یادگار زریران موجبی برای باقی ماندن واژه‏هایی کهن یا گویشی باشد که با دیگرگونی یافتن زبان، مهجور و متروک شده و در نثر پهلوی اغلب بیشتر دستخوش جرح و تعدیل نسخه برداران و کاتبان گشته‏اند.احتمالاً وزن و آهنگ کلام پیشانی و تضمینی برای بازماندن این واژه‏ها و تعابیر قدیمی و یا گویشی بوده و مانع از آن شده است که لغات و ترکیبات آسان و متداول زمانه جای آنها را بگیرد و ویژگیهای اصیل و کهن آنها به فراموشی سپرده شود.

**پی‏نوشتها و مآخذ**

1. دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ آسانا(گردآورنده)، متن‏های پهلوی، ج 1 و 2، (تهران:بنیاد فرهنگ ایران)112، ص 12، س 1-8.نیز مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران(تهران:توس، 1362)، صص 214-224.

محمد تقی راشد، «در باره حماسه زریر»، فرهنگ، کتاب دوم و سوّم(بهار و پاییز 1367)، صص 457-494.

2. جمشید سروشیان، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، (تهرن:فرهنگ ایران زمین، 1335)، ص 176.

3. محمد باقر نیرومند، واژه‏نامه‏ای از گویش شوشتری(تهران:فرهنگستان زبان ایران، 2535(1355)، ص 490.

4. همان کتاب، ص 47.

5. در همین یادگار زریران، در ص 16 س 13 کتاب، واژه‏)harwin(به شکل عادی و در س 16 به صورت‏آمده است.

6. Harold Walter Bailey, Opera Minora,)Articles On Iranian Studies(vol.I, ed.

Mahyar Nawabi)Shiraz:Forozangah publishers, 1891(, pp. 251-85.

7. جمله خورده اوستا، به اهتمام رستم موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیرمرد نوذر، چاپ سنگی، بمبئی، ص 5.

8. Ervad Bahmanji Nasarvanji Dhabhar)ed.(,Saddar Bundehesh, )Bombay:The Trustees of the parsee Punchayet Funds and Properties,9091(,pp.5, 91.

9. Christian Bartholomae, Altiranisches Worterbuch,)Strassburg: Verlag Von karl J. Trubner, 4091(, s. 979-08.

10. Roland G. Kent, Old Persian )Grammar, Texts, Lexicn(, 2nd.rev.ed.)New Haven:American Oriental Society, 3591(,p.791.

از استاد ارجمند، خانم دکتر ب.قریب که مرا متوجه این نکته کردند سپاسگزارم.

11. Ilya Gershevitch, A Grammar of Manichean Sogdian,)Oxford:Basil Backwell, 1691(, p.66)734(.

12. همان کتاب، ص 48(315)و ص 49(318).نیز در ارداویرافنامه ab·xtartar به صورت‏(ص 28 س 7)و hufraward به صورت‏(ص 2 ص 11) نوشته شده است:

Dastur Kaikhusru Dastur Jamaspji Jamasp-Asa)ed.(,Arda Viraf Nameh)The Orignal

Pahlavi Text()Bombay:Education Society Steam Press,2091(.

13. «یادگار زریران»، بندهای 100 و 102، متن‏های پهلوی، صص 13-14.

14. احمد تفضّلی، واژه‏نامه مینوی خرد(تهران:بنیاد فرهنگ ایران، 1348)، ص 3 و نیز ص 27.

15. مثلاً، متن‏های پهلوی، ص 15 س 5، ص 124 س 18، ص 142 س 15، ص 157 س 19، و نیز یادداشت پیشین. 16. کتایون مزداپور، شایست ناشایست(آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی)(تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1369)، فصل 17، بند 2 و یادداشت آن.

17. دستنویس ت د2(بندهش ایرانی، روایات امیداشاوهیشتان و جز آن)، بخش نخست، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، شماره 54، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران(شیراز:مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، 1355)، ص 98 س 3، بندهش ایرانی، چاپ عکسی از روی نسخه شماره«1»تهمورس دینشاه(تهران:بنیاد فرهنگ ایران، 1348)، ص 81، س 3.

18. متن‏های پهلوی، ص 21 س 19.

19. همان کتاب، ص 164 س 12.

20. علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی(تهران:دانشگاه آزاد ایران، 1357)، صص 74-75.

21. همان کتاب، ص 69.

22. Loius H. Gray, Indo-Iranian Phonology)with special References to the Middle and New Indo-Iranian Languages(,)New york: AMS press Inc., 5691(, pp. 51,71 and 04.

23. شایست ناشایست، فصل 2، بند 5.

24. متن‏های پهلوی، ص 12 س 3.

25. همان کتاب، ص 13 س 4 و ص 17 ص 3.

26. همان، ص 110 س 9 و نیز احتمالاً ص 112 س 4.

27. فرهنگ معین، ذیل«نیزه گذار».

28. متن‏های پهلوی، ص 17 س 4.

29. متن پهلوی تکمله شایست و ناشایست، همراه با کتاب:

kotwal,Firoze M.P.The supplementary Texts to S·yest Ne-S·yest.)Copenhag-en: Munksgaard, 9691(, p. 64 L. 51 and p. 74 L. 61.

30. واژه‏نامه مینوی خرد، ص 254، و در دینکرد، ص 527 س 12:

Madan, D. M.)ed.(,The complete Text of the Pahlavi Dinkard. 2 vols.)Bombay: The Society For the Promotion of Researches into the Zoroastrian Religion, 1191(.

31. متن‏های پهلوی، ص 92 س 15.

32. دینکرد مدن، ص 747 س 4.

33. متن‏های پهلوی ص 142 س 7.

34. دستنویس د 90(یساوند ترجمه پهلوی آن)بخش 1؛گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، شماره 19، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران(شیراز:مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، 1355)، ص 2 س 5.

شاید اصل این واژه را بتوان از ap-و hu-(به دست آوردن، یافتن)یا apa-(آب)مرکب دانست.در این صورت تلفظ آن hw·m و hw·b و...خواهد بود. 35. متن‏های پهلوی، ص 13 س 2 و 3.

36. تکمله شایست و ناشایست، ص 48 س 5 و 6 متن پهلوی.

پایان مقاله